

جناب آقای دهباشی از این که چه از جهت قلم و چه از جهت قدم مُعین و کمک‌کار اهل قلم هستی نمی‌دانم جز دعا در عین بی‌چیزی چیز دیگر نثار کنم و باز این که در همین روزها همین احساس کمک بر آنت داشت تا در تیمارداشت اسوة تاریخدان‌ها و نویسنده توانا زنده‌یاد دکتر فریدون آدمیت بنا بر مسموع برخیزی و او را به بیمارستان ببری و نهایت کوشش را برای زنده داشت او کنی، گرچه تقدیر خلاف تدبیر افتاد و آدمیت به لقاءالله شتافت و لامر و لقضاءالله. خدا می‌داند که در بین رکعات نماز شب به هنگام دعای چهل مؤمن در برابر آن ذوالجلال والاکرام دعایم در حقت حفظه‌الله تعالی فی‌یَد قدرته است. اما این که از من خواستی تا سابقه آشنایی خودم را با مرحوم آدمیت معروض بدارم باید بگویم به گمان سال ۱۳۴۲ یا سال ۱۳۴۳ شمسی بود که در عصر یک روز بهاری حدود ساعت پنج بعدازظهر ایشان به کتابخانه ملی ایران در خیابان قوام‌السلطنه (سی تیر امروز) آمدند و بالیستی از نام نسخ خطی از من خواستند تا دستور دهم این نسخ را برای ایشان عکسبرداری کنند. من که تا آن روز ایشان را ندیده بودم و فقط کتاب زندگانی امیرکبیر ایشان یعنی امیرکبیر و ایران را (چاپ اول) خوانده بودم از این که آن کتاب مالا مال از نکات و وطن‌پرستی و ملی‌گرایی بود و ایشان را یکی از سوت‌دلان معرفی می‌کرد غائبانه به ایشان ارادت می‌ورزیدم؛ وقتی که در برابر خواست ایشان قرار

گرفتم به ایشان گفتم با نهایت من این نسخ را در اختیار شما قرار می‌دهم. ولی کتابخانه متأسفانه وسیله عکس برداری حتی ماشین زیراکس ندارد و فقط دستگاه پلی‌کپی دارد که گمان نمی‌کنم بلکه یقین دارم که نسخه برداری به وسیله پلی‌کپی مفید نمی‌افتد و بی‌شبهه در نسخه برداری اکثر کلمات آن لایقره خواهد بود. بهتر است عکاس بیاورید و از آنها عکس بگیرید. ایشان هزینه این عکس برداری را خواستند اتفاقاً در آن روزها عکاسی از کتابخانه مرکزی دانشگاه به کتابخانه ملی می‌آمد و برای کتابخانه مرکزی دانشگاه از پاره‌ای از نسخ خطی کتابخانه ملی عکس برداری می‌کرد. او در آن روز در کتابخانه حضور داشت و هزینه این عکس برداری را با ارائه نسخ از او جویا شدیم. او پس از محاسبه هزینه آن را به حدود ده هزار تومان به پول آن روز که بسیار سنگین بود برآورد کرد. جناب آدمیت که توان تحمل این هزینه را نداشتند از اینجانب پرسیدند آیا امکان دارد که من بجای عکس برداری مدتی به کتابخانه بیایم و با خواندن نسخ از آنها یادداشت برداری به جای عکس برداری کنم و منظورم را برآورده نمایم. به ایشان گفتم سرکار می‌توانید هر وقت که میل دارید تشریف بیاورید و نسخ مزبور را در تحت اختیار شما قرار می‌دهم و حتی میز مخصوص در این اطاق می‌گذارم تا در کمال راحتی بتوانید نسخه برداری کنید. ایشان راضی شدند و برای این کار حدود هشت ماه هفته‌ای دو یا سه بار از ساعت چهار بعد از ظهر به کتابخانه می‌آمدند و به کار خود می‌پرداختند. آن روزها روزهایی بود که ساواک مرتب بر قدرت خود می‌افزود و از خواص افزایش قدرت پلیس مخفی آنست که رابطه و اعتماد انسانها را مرتب سست می‌کند. یعنی دست به تخفیف کردن امری می‌زند که اساس و بنیاد اجتماع است و حاصل چنین عمل پلیسی آنست که هر کس دیگری را شبه مفتش و عامل این دستگاه مخوف می‌انگارد. خاصه آن کس که چون مرحوم آدمیت که کاریر سیاسی داشته و چندین بار سفیری کرده است و به رموز کار پلیس آشنایی و واقف می‌باشد و مضافاً بدان روزها امریکایی‌ها نیز کارمندان آتیه خود را که باید در ادارات دولتی قرار بگیرند و مثل قره‌نوکران انگلیسی وظیفه نوکری را ایفاء کنند یکایک از آب‌نمک اصل چهار درمی‌آوردند و در حمایت همین پلیس مخفی بر نخستین پست اداری، که معاونت وزارتخانه باشد، می‌نشانند تا بعد از مدت کوتاهی با آشنایی آنها به کارهای عملی اداری ادارات ایران آنها را به مقام وزیری و نخست‌وزیری نشانند و درین نقل و انتقالها برادران آموزگار گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند. یک برادر با مقام سفیر اقتصادی در مرکز قدرت یعنی امریکا نشسته بود و دو برادر را برای احراز مقام وزارت حمایت می‌کرد و اردشیر زاهدی هم بر اثر عامل

مستقیم بودن در کودتای ننگین امریکایی و انگلیسی ۲۸ مرداد چشم بر انقیبت و فاتحیت وزارت خارجه دوخته بود و بدون سابقه سیاسی و حتی دانستن زبان انگلیسی بعد از سالها اقامت در امریکا میخواست فرد اول وزارت خارجه آنهم در نهایت قدرت و تشخص شود و متأسفانه حوادث ایام و وضع روز نیز به موافقت این جاه طلبی های در جریان بود. در برابر این ناهمگونیها و تناقض های با خواست ملی مردم، هرچه ساواک قوی تر می شد به حمایت نقیض های خواست ملی می رفت و تا می توانست افراد وطن خواه و ملی را می کوبید. و آنکه اهل دلی بود و عشق به وطن و ملیت خود داشت جز نالیدن و سیلی خوردن از بی وطنها و به زیر سلسله ساواک رفتن راهی نداشت. واضح است التقیضان والضدان لایجتماعان!!

اینجانب که نسخ مورد لحاظ مرحوم آدمیت را واریسی می کردم می دیدم مرحوم آدمیت با نسخی مشغول است که صحبت از استبداد مستمر شرقی می کنند که بر ایران حاکم بوده و در استمرار خود لحظه ای درنگ نداشته و ندارد و این هم واضح است چه ظلم از ذاتیات ذات حکومت ایران است و انسلاخ ذاتی از ذات مسأوق یا فنای ذاتست؛ لذا گاهیگاهی به وقت ارائه نسخه ای به ایشان تک مضرابی از ناهنجاریهای ظلم روز می زدیم، ولی چون ایشان سفیر دولت شده بودند و چنان که گذشت به بیداد حاکمه و عمل پلیس و پلیس های شنود به خوبی آشنایی کامل داشتند پیش خود می انگاشتند: «ای بسا آبلیس آدم رو که هست / پس به هر دستی نباید داد دست»، به این تک مضرابها اعتنایی نمی کردند. تا آن که روزی درباره میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه سخن رفت. ایشان گفتند درین صد و پنجاه ساله اخیر سه خائن در صحنه قدرت ایران ظاهر شده اند یکی میرزا آقاخان نوری قاتل حقیقی میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم و دیگری وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ میلادی و سومی سپهد زاهدی عامل کودتای ۲۸ مرداد و عاقد قرارداد با کنسرسیون نفت است. من که این سخن را از ایشان شنیدم در وهله نخست دریافتم که او مرا دیگر نامحرم نمی داند و تک مضرابهایم را نعل وارونه شنودهای ساواک نمی انگارد بلکه مرا همدل خود در رنج بردن ازین ناهنجاریهای روز می شمارد و در مرحله دوم فهمیدم که می توانم از او مطالبی چند از تناقضاتی که در مشروطیت و رژیم آزادی دامنگیر ایران شده، استفسار کنم و پرسم که چه چیز سبب شده تا رایحه پاک آزادی که امروز مشام کشورهای مستعمره افریقایی را معطر کرده، درین کشور باستانی تا حال که به حدود شصت سال از تکوین قوانین اساسی ایران می گذرد که مالا مال از نکات آزادی است نسیمی از آن به مشام ایرانی نرسیده بلکه هر



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی